

فصلنامه علمی رهپافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 739X-1735

دوره ۱۱، شماره ۱ (پیاپی ۵۹)، پاییز ۹۸، تاریخ انتشار: مهر ۹۸

## دین و دولت در عهد ساسانی؛ درآمدی بر الهیات سیاسی زرتشت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۴/۱

مصطفی انصافی\*

شجاع احمدوند\*\*

### چکیده

حداقل از زمان ورود نخستین مهاجران به ایران در دوره‌ی ماقبل مادها، ایران به لحاظ ایدئولوژیک به ایران مزدایی یا خرد مزدایی مشهور بود که در آن کثیری از خدایان، ایزدکده‌ی ایرانیان را شکل می‌دادند. اما به تدریج تصویر خدایان ایرانی روشن و روشن‌تر شد. البته این امر نسبتی با ساختار قدرت داشت، چنان‌که با ظهور دولت ساسانی، هم‌نشینی جالبی میان آیین زرتشت با این دولت برقرار شد. این‌که چرا و چگونه دولت ساسانی از میان کثیری از آیین‌های مزدایی چون زروانیسم، میتراپسم، مانویت و حتی ادیان وارداتی مثل مسیحیت و یهودیت، به خدای زرتشت پیوست، واجد اهمیت پژوهشی بسیاری است. بدین‌سان، هدف این مقاله بررسی چرایی و چگونگی اولویت یافتن آیین زرتشت در ذهنیت و عملکرد زمام‌داران ساسانی است. روش این مقاله، تحلیل گفتمان از نوع گفتمان لا کلا و موف است. بر این اساس، عناصر اصلی گفتمان الهیات سیاسی زرتشتی، عناصر هژمونیک، مفصل‌بندی‌ها، کارگزار اجتماعی و غیرت‌ساز آن مورد واکاوی قرار خواهند گرفت. بر اساس یافته‌های این مقاله، آیین زرتشت واجد مؤلفه‌هایی است که الهیات موجود در آن را برای سیاست یکپارچه‌سازی، هویت سیاسی و ضدیت با تکثر نیروها که خصلت اصلی حکمرانی ساسانی بود، فراهم می‌کند. نتیجه آن‌که عناصر اصلی الهیات زرتشتی چون هستی‌شناسی کیهانی، جهان‌بینی خیمه‌ای، فره ایزدی و خودچیرگی، مبنای اصلی حکمرانی ساسانی را برای اجرای یک سیاست همگون‌ساز در قلمرو پارس فراهم آورد.

**واژگان کلیدی:** اندیشه سیاسی، آیین زرتشت، ساسانیان، الهیات سیاسی، هژمونی.

صفحات: ۵۷-۳۴

\* دانشجوی دکتری علوم

سیاسی (اندیشه‌ی سیاسی)،

دانشکده‌ی حقوق و

علوم سیاسی، دانشگاه

علامه طباطبائی، تهران

(نویسنده‌ی مسئول).

mostafaensafii1@

chmail.ir

\*\* دانشیار گروه علوم

سیاسی، دانشکده‌ی حقوق

و علوم سیاسی، دانشگاه

علامه طباطبائی، تهران.

shojaahmadvand@

gmail.com

**Religion and Government in Sasanian Era:  
Introduction to Zarathustra's Political Theology**

Ensafi, Mostafa\*

Ahmadvand, Shoja\*\*

**Abstract**

The idea of Iran as a religious, cultural, and ethnic reality goes back as far as the end of the 6th century B.C.E. As a political idea, we first catch sight of it in the twenties of the 3rd century C.E. as an essential feature of Sasanian propaganda. Although, up until the end of the Parthian period, Iranian identity had an ethnic, linguistic, and religious value, it did not yet have a political import. The idea of an "Iranian" empire or kingdom is a purely Sasanian one. Third-century Iran was shaken by a conflict between universalism and nationalism that was most clearly manifest in the religious and cultural sphere. The outcome of this conflict is well known: the traditionalistic and nationalistic impulses gained the upper hand, and Manichean universalism succumbed to the nationalism of the Zoroastrian Magi. Iranian identity, which up to that point had been essentially of a cultural and religious nature, assumed a definite political value, placing Persia and the Persians at the center of the *Ērān-šahr*, in other words, at the center of a state based on the twin powers of throne and altar and sustained by an antiquarian and archaizing ideology.

**Keyword:** Political Thought, Sasanian, Zoroastrianism, Political theology, Hegemony.

\* PhD Candidate  
at Political Science  
at Allameh Tabatabayi University,  
Tehran, Iran.

\*\* Associate Professor of Political  
Science at Allameh Tabatabayi  
University, Tehran,  
Iran.

## مقدمه

با شکست اشکانیان از ساسانیان و قتل اردوان پنجم به‌عنوان آخرین پادشاه اشکانی، طومار این سلسله‌ی باستانی در هم پیچیده شد و ساسانیان که بزرگ‌ترین قوم و همچنین اصلی‌ترین نیروی متخاصم با اشکانیان در سرزمین پارس آن روز بودند، به رهبری اردشیر ساسانی به حکومت دست یافتند. عملیات نظامی اردشیر علیه اشکانیان و تلاش‌های سیاسی او برای جلب همراهی بزرگان، توأم با مشارکت موبدان بود. علاوه بر مشارکت دادن بزرگان اقوام پارسی در حکومت، اردشیر نظام ملوک‌الطوایفی را از بین برد تا با عبور از تکثر نیروهای سیاسی و اجتماعی بتواند وحدت سیاسی بی‌ظنیری را رقم بزند. این وحدت سیاسی در کنار ایجاد نظام سلسله‌مراتبی در جامعه و همچنین تشکیل ارتشی منظم و دائمی و یک سیستم بوروکراسی منظم و یکپارچه، از مؤلفه‌های دیگر نیز برخوردار بود. در دوره‌ی ساسانیان برای نخستین بار در تاریخ سیاسی ایران، نظام سیاسی برای ایجاد وحدت و یکپارچگی سیاسی از یک دستگاه ایدئولوژیکی موسوم به آیین زرتشت برای غلبه بر اجتماع و در نهایت ایجاد وحدت سیاسی در قلمرو پارس استمداد طلبید. مفصل‌بندی دین و دولت تا زمان ساسانیان امری بی‌سابقه است، چراکه هم در دوره‌ی هخامنشیان و هم اشکانیان با تعدد مذاهب و آیین‌ها مواجهیم و حتی با این آیین‌ها نیز به شیوه‌ای روامدارنه برخورد می‌شود و حکومت‌ها دین رسمی اختیار نمی‌کنند. در واقع، تا پیش از ساسانیان با نوعی تکثرگرایی در حوزه‌ی ارزشی و اعتقادی مواجهیم و حکومت‌ها در سودای مفصل یافتن با یک دستگاه ایدئولوژیکی جهت تبیین و توجیه حکمرانی خود و از این طریق بسط، تثبیت و غلبه بر سراسر قلمرو خویش نیستند. ولی در دوره‌ی ساسانیان دین و دولت به طرز بی‌ظنیری با یکدیگر عجین و آغشته شدند. در این دوره، طبقه‌ی موبدان زرتشتی فعالانه وارد میدان اجتماعی و سیاسی شده و با استفاده از رگ و ریشه‌ی زرتشتی پدران بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی تلاش کردند تا در ازای خدمات ایدئولوژیکی که به دولت جهت هرژمونیزه شدن در بطن جامعه ارائه می‌دادند، خود را در قدرت سیاسی نیز سهیم کنند. در نتیجه‌ی اقدامات کرتیر (از موبدان ذی‌نفوذ عهد ساسانی) و تعدادی دیگر از موبدان، امور آتشکده‌ها منظم‌تر گردید و مشاغل و مسئولیت‌ها در آن‌ها دقیق‌تر شد و با سازمان‌یابی که در واقع در حکم نخستین گام برای اعمال نفوذ محسوب می‌شود، توانستند در میدان اجتماعی و سیاسی دست به کنش بزنند. قدرت موبد موبدان در این زمان تا بدان حد رسید که در انتخاب ولیعهد دخالت مستقیم داشت. در هنگام تاج‌گذاری نیز موبد موبدان تاج بر سر پادشاه جدید می‌گذاشت. با رسمی شدن دین زرتشتی، کلیه‌ی قوانین، محاکمات، احوالات شخصی و نیز اقدامات حکومت می‌بایست مطابق با دین رسمی تنظیم می‌شد و مهم‌تر از آن این‌که پیروان ادیان دیگر محدود شده و در بسیاری از امور ملزم به اطاعت از قوانین و دستورات حکومت مرکزی شدند.

در باب مسئله‌ی اصلی این مقاله باید گفت که هرچند نشان دادن هم‌نشینی دین زرتشت با حکومت و دولت ساسانی اهمیت علمی چندانی ندارد، چراکه این رخداد با توجه به کتیبه‌ها و اسناد موجود یک امر بدیهی است و در کتاب‌های تاریخی نیز به‌غایت به آن‌ها پرداخته شده است، اما نکته‌ای که همواره مغفول مانده، ابعاد اندیشه‌ای این رخداد (هم‌نشینی دین زرتشت و دولت مقتدر مرکزی ساسانیان) است. در واقع، سؤال اصلی این پژوهش مبتنی بر این است که بنا به چه دلایلی در میان انبوه ادیان زنده و فعال اواخر دوره‌ی اشکانیان و اوایل دوره‌ی ساسانیان، آیین زرتشت توانست با دولت مرکزی ساسانیان پیوند بیابد و به‌عنوان دستگاه ایدئولوژیک‌ی دولت ساسانی عمل کند؟ چه عناصر و مؤلفه‌هایی در الهیات زرتشتی وجود دارد که این آیین برای تثبیت قدرت سیاسی مناسب دیده شد و در یک لحظه‌ی تاریخی توانست با دولت ساسانی عجین شود و کارکرد سیاسی بیابد؟ چه عناصری در الهیات سیاسی زرتشت وجود داشت که ادیان دیگر فاقد آن بودند؟

پیش‌فرض عمده‌ی این مقاله آن است که سیاست از ساختارهای الهیاتی جدا نیست و لذا، الهیات‌های گوناگون، خروجی سیاسی مختلفی دارند. از این‌رو دگرذیسی در ساختارهای الهیاتی تأثیرات عمده‌ای بر امر سیاسی در گفتمان‌های مختلف خواهد گذاشت. واقعیت این است که حتی سکولاریسم نیز خود یک سازه‌ی الهیاتی است که بر بنای دگرترین الهیاتی سنت آگوستین یعنی «شهر زمینی و شهر آسمانی» تکوین یافته است. به عقیده‌ی آگوستین انسان شهروند دو شهر است: شهر محل تولد و شهر خدا. در واقع اشاره‌ی آگوستین به این امر است که حوزه‌ی کلیسا و معنویت از حوزه‌ی دولت و امور این جهانی و ناسوتی جداست و امور و شئون این دو میدان، جنس خاص خود را دارند و قابل تقلیل به یکدیگر نیستند و به لحاظ اجرایی و غایی سازوکاری متمایز از هم دارند (عالم، ۱۳۷۶: ۲۲۱-۲۲۷). از این‌رو، نمی‌توان گفت که سکولاریسم به‌عنوان گونه‌ای از سیاست غالب در دوره‌ی مدرن، به کل فارغ از الهیات است. کلايتون کراکت، رئیس مرکز مطالعات دینی دانشگاه آرکانزاس مرکزی آمریکا، در اثر خود با عنوان «الهیات سیاسی رادیکال: دین و سیاست بعد از لیبرالیسم»، بیان می‌کند: دین به طرز ملموس و چالش‌برانگیزی به میدان تفکر و فرهنگ انسان بازگشته و این بازگشت، بازگشتی سیاسی است (Crockett, 2011: 2). اغراق نیست حتی اگر بگوییم که امر سیاسی در هیچ گفتمانی فارغ از الهیات نیست و از این‌رو، تحلیل الهیاتی از سیاست امری است که همواره چراغ راه بصیرت یافتن در خصوص اشکال اعمال قدرت در گفتمان‌های سیاسی متعدد است. به بیان بهتر، امر سیاسی<sup>۱</sup> که در حکم متافیزیک سیاست قلمداد می‌شود، همواره متأثر از سازه‌های الهیاتی است. از این‌رو، اهمیت پرداختن به الهیات

1 moment

2 clayton Crockett

3 the political

سیاسی زرتشت و تأثیر آن بر اجرای سیاست‌های وحدت‌گرایانه و تکثرستیزانه‌ی ساسانیان کمک شایانی به فهم الهیات سیاسی دوره‌ی حاضر می‌کند، چراکه لحظه‌ی حاضر، چیزی جدای از گذشته نیست و تطوری از آن محسوب می‌شود.

لذا هدف این مقاله آن است که از منظر اندیشه‌ی سیاسی به رخداد تاریخی هم‌نشینی آیین زرتشت و دولت وحدت‌گرای ساسانیان بنگرد. زرتشتی‌گری توانست در جامه‌ی یک دستگاه ایدئولوژیک عمل نماید و راه را برای زبایایی ساسانیان و هژمونی یافتن در قلمرو پارس باز کند. آیین زرتشت با تبلیغ خدای واحد (مزدا) و همچنین نه ذاتی بلکه عرضی دانستن شر در جهان، توانست مقدمات هژمونیزاسیون دولت ساسانیان در ایران را فراهم کند. از این‌رو، برای نخستین بار در تاریخ ایران با نوع خاصی از الهیات سیاسی مواجهیم که در جهت توجیه مناسبات سیاسی دنیوی به واسطه مفاهیم و سلسله‌مراتب الهیاتی گام برمی‌دارد. اهمیت پرداختن به چنین موضوعی در این نهفته شده که در تاریخ سیاسی ایران، کارگزاران همواره دغدغه‌ی ایجاد تک‌صدایی و نوعی وحدت آمرانه را داشته‌اند و از این‌رو، هر وضعیتی به غیر از وضعیت اتحاد را به‌مثابه وضعیتی آنومی و یا وضعیت ناهنجار تصور کرده و به سرکوب آن پرداخته‌اند. این مقاله ریشه‌ی چنین هستی‌شناسی سیاسی بدبینانه‌ای نسبت به تکثر را در لحظه‌ی پیوند الهیات زرتشتی با سیاست ساسانیان می‌داند که دغدغه‌ی محو هر نوع «غیریت» و «دیگری» از عرصه‌ی ارزشی و به تبع آن عرصه‌ی سیاسی را داشت.

### ۱. پیشینه‌ی پژوهش

اغلب مطالعات صورت گرفته در خصوص آیین زرتشت توسط افرادی انجام گرفته که گرایش‌های باستان‌گرایانه داشته و از دوره‌ی سلطه‌ی گفتمان زرتشتی‌گری بر قلمرو ایران همچون عصر طلایی آرمانی یاد می‌کنند. این گفتمان در واقع رسوباتی از گرایش‌های روشنفکران دوره‌ی مشروطه است که برای عبور از وضعیت موجود، نسخه‌ی بازگشت به گذشته را می‌پیشنند. برای مثال آخوندزاده در برابر سيطرة‌ی فرهنگ دینی و عربی، درصدد طرح ایده‌ی ملیت‌خواهی و ناسیونالیسم به‌واسطه بازگشت به دوره‌ی طلایی ایران باستان است (آخوندزاده، ۱۳۷۶). چنین رویکردی را در دیگر روشنفکران آن دوره، همچون جلال‌الدین میرزا (پسر فتحعلی شاه) و میرزا آقاخان کرمانی نیز به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد (اشرف، ۱۳۹۶). این رویکرد تاریخی در راستای هویت‌بخشی به جامعه‌ای است که در مقابل پیشرفت‌های ملل دیگر احساس فقر و حقارت می‌کند. البته در سال‌های اخیر شاهد تألیف و ترجمه‌ی آثار بومی که با قرآنی‌علمی - انتقادی به آیین زرتشت و هم‌نشینی دین و دولت در دوره‌ی ساسانیان پرداخته‌اند. یکی از پیشگامان این زنجیره از آثار، کتاب «ایران در زمان ساسانیان» است که تلاش کرده با نگاهی علمی و تاریخی به رخداد هم‌نشینی دین و دولت و آثار و عواقب آن بر قلمرو ایران اشاره کند (کریستنسن، ۱۳۱۴). کتاب دیگری که همچون اثر پیشین رویکردی تاریخی

به ایران و عصر ساسانیان دارد، کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» است (گیرشمن، ۱۳۸۴). گیرشمن، مؤلف این اثر نیز در بخش ساسانیان به رخداد رسمی شدن دین زرتشت در دوره‌ی ساسانیان و عواقب آن می‌پردازد اما اشاره‌ای به دلایل آن نمی‌کند. در این میان، اثر «تمدن ایران ساسانی» (لوکونین، ۱۳۵۰) تا حدودی یک استثنا محسوب می‌شود، چراکه در ذیل پرداختن به تاریخ سیاسی ایران باستان، مسائل اندیشه‌ای و تفاوت‌های آیین‌های باستانی موجود در قلمرو ایران را مورد بازخوانی قرار می‌دهد. اگر مجموعه آثار تألیف و ترجمه‌شده فوق‌الذکر را در یک «رویکرد تاریخی-سیاسی» دسته‌بندی کنیم که صرفاً با نگاهی تاریخی از هم‌نشینی زرتشتی‌گری با ساسانیان، همچون یک واقعه تاریخی-سیاسی یاد کرده‌اند، دسته‌ی دیگر از آثار تولیدشده در این حوزه را می‌توانیم ذیل «رویکرد الهیات زرتشتی» دسته‌بندی کنیم که اغلب به مؤلفه‌های آن پرداخته (عباسیان، ۱۳۸۵) و یا به نقش و جایگاه این آیین در دوره‌ی ساسانیان اشاره کرده‌اند (عبداللهی، ۱۳۶۹). عمده‌ترین نقص این دسته از آثار آن است که کمتر کتابی از آن‌ها از منظر اندیشه‌ی سیاسی، الهیات سیاسی موجود در آیین زرتشت را مورد بحث و تفحص قرار داده و رفع نسبی این نقص هدف اصلی این مقاله است. البته لازم به ذکر است که در میان کتب موجود، آثار واجد ارزشی نیز به چشم می‌خورد که کمک شایانی به پیشبرد بحث خواهند کرد، مثلاً کتاب «مبانی اندیشه‌ی سیاسی در خرد مزدایی» (رضایی‌راد، ۱۳۸۹) و کتاب «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» (مجتبائی، ۱۳۵۲)، با تفهم مبانی و بنیادهای تفکر مزدایی، تلاش کرده‌اند تا دلالت‌های سیاسی تفکرات مزدایی را آشکار کنند؛ اما این دو اثر میان آیین زرتشتی و آیین مزدایی این‌همانی برقرار می‌کنند، در صورتی که هستی‌شناسی مزدایی در قرائت هخامنشیان از آن با قرائتی که ساسانیان از آن داشتند تفاوت دارد؛ امری که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

## ۲. چارچوب نظری

مسئله‌ی دیگری که بعد از پرداختن به پیشینه‌ی تحقیق باید به آن اشاره کرد، چارچوب مفهومی این مقاله است. مهم‌ترین عنصر در جعبه ابزار مفهومی این پژوهش، مفهوم الهیات سیاسی<sup>۱</sup> است. اصطلاح الهیات سیاسی با نام «کارل اشمیت» پیوند خورده است و حتی گاه وی را متفکری می‌دانند که اولین بار در سال ۱۹۲۲ در گفتاری تحت عنوان «الهیات سیاسی: چهار فصل درباره‌ی مفهوم حاکمیت» این اصطلاح را به کار برد. محور اصلی رساله‌ی «الهیات سیاسی» اشمیت این جمله است: تمام مفاهیم مهم نظریه‌ی مدرن دولت، مفاهیمی الهیاتی‌اند که عرفی شده‌اند. فرآیندی که نه فقط بر اثر تحولات تاریخی (که طی آن این مفاهیم از حوزه‌ی الهیات به نظریه‌ی دولت منتقل شده‌اند؛

1 tool kit

2 Political theology

به‌عنوان مثال، خدای قادر مطلق به قانون‌گذار قادر مطلق) تبدیل شده، بلکه ساختار انتظام‌یافته‌شان یکی از علل عرفی شدن این مفاهیم است؛ امری که از نگاه اشمیت، شناسایی آن برای ملاحظه‌ی جامعه‌شناسانه‌ی این مفاهیم ضرورت دارد. به عقیده‌ی وی، ایده‌ی دولت قانون‌گذار مدرن همراه با خداپرستی، یعنی با همان الهیات و متافیزیکی تفوق یافت که معجزه را از صفحه‌ی روزگار محو کرد (اشمیت، ۱۳۹۳: ۷۷)؛ و از این منظر بود که بزرگ‌ترین مؤلفه‌ی حاکمیت را «تصمیم» گیری می‌دانست؛ تصمیمی که به محض اخذ، اجرا می‌شود، چراکه از منظر الهیات سیاسی «خطاناپذیری و حاکمیت» مترادف یکدیگرند (اشمیت، ۱۳۹۳: ۹۲).

## ۲-۱. روش‌شناسی

از آنجا که هم‌خوانی روش انجام یک پژوهش با موضوع مورد تحقیق، امری ضروری است، این پژوهش از روش تحلیل گفتمان لا کلا و موف در اثر مشترک‌شان، «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی»، بهره برده است. این روش گفتمانی در ذیل رویکرد گسترده‌تر «معناکاوی» توصیف می‌شود. در این رویکرد، سازه‌های ذهنی منجر به تولید سازه‌های عینی و سیاسی می‌شوند. فرض مقاله آن است که آیین زرتشت گفتمانی ارزشی در کنار دیگر گفتمان‌های الهیاتی همچون مانویت، زروانیسم و میتراپسم و سایر نظام‌های ارزشی آن دوره بوده، ولی به دلیل هم‌ارز شدن عناصری از آن با اهداف حاکمیتی ساسانیان، زرتشتی‌گری با حکومت ساسانیان پیوند یافت و توانست در قلمروی پارسی هژمون شود. این هژمون شدن صرفاً کنشی زبانی یا ارزشی و دینی نبود، بلکه برای چندصد سال (بازه‌ی زمانی حکومت ساسانی که حدود ۴۰۰ سال به درازا کشید) توانست تأثیرات ابژکتیو و عینی داشته باشد، تا جایی که سیاق الهیاتی آن، سوار بر منش حاکمیتی ساسانیان شد و از روزنه‌ی این مفصل‌بندی، گفتمانی ویژه تولید شد، گفتمانی که حتی بعد از «از جاشدگی» و اضمحلال، همچنان در منش ارزشی-سیاسی یا همان الهیات سیاسی ایرانیان رسوب نمود و ایفای نقش کرد. به بیان لا کلا و موف، ساختار گفتمانی صرفاً هستاری شناختی یا مبتنی بر تأمل نظری صرف نیست، بلکه کرداری مفصل‌کننده است که مناسبات اجتماعی را شکل می‌دهد و سازمان می‌بخشد (لا کلاو و موف، ۱۳۹۳: ۱۵۸).

مفهوم گفتمان در اندیشه‌ی لا کلا و موف بر کلیت ساختاردهی شده‌ای دلالت دارد که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود. گفتمان‌ها در واقع منظومه‌های معنایی هستند که در آن‌ها، نشانه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند، هویت و معنا می‌یابند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می‌دهند؛ بنابراین معنا و فهم انسان همواره گفتمانی و لذا نسبی است (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۷). مبنای تولید هر گفتمانی تلاش برای مسلط ساختن حوزه‌ی گفتمان‌گونگی به‌منظور توقف جریان تفاوت‌ها و در

نهایت ساخت یک مرکز است. ما نقاط گفتمانی مرجح این تثبیت نسبی را دال مرکزی<sup>۱</sup> می‌نامیم (لاکلا و موف: ۱۸۳). مفصل‌بندی<sup>۲</sup> کنشی گفتمانی است. مفصل‌بندی به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آن‌ها در هویتی نو می‌پردازد (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۳). به بیان دیگر، هر عملی که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، مفصل‌بندی نامیده می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۵). به بیان دیگر، کردار مفصل‌بندی، قائم به ساخت نقاطی مرکزی است که به‌طور ناقص معنا را تثبیت می‌کنند. هژمونی<sup>۳</sup>، در این میان به رفتار استیلاجویانه یا هژمونیک در فرآیندهای سیاسی اشاره دارد و فرآیندهای سیاسی نیز به‌نوبه‌ی خود برای شکل‌گیری، کارکرد و انحلال گفتمان‌ها اهمیت حیاتی دارند. اگر یک پروژه یا نیروی سیاسی نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معانی را در یک صورت‌بندی خاص به دست آورد، هژمونی حاصل می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۶). دال مرکزی نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم در بطن روش‌شناسی لاکلا و موف، دلالت به نشانه‌ای دارد که سایر نشانه‌ها در حول آن نظم می‌گیرند.

در این پژوهش، الهیات سیاسی زرتشتی همچون گفتمانی در میان سایر گفتمان‌های الهیاتی-سیاسی نگریسته می‌شود که در شرایط اجتماعی و سیاسی خاص دوره‌ی ساسانیان، تبدیل به یک قدرت هژمون شده و با قرار گرفتن در رأس هرم اجتماعی، دست به مفصل‌بندی و ترکیب‌بندی جدید و بدیعی می‌زند و از طریق این مفصل‌بندی جدید، معنای جدیدی به مفاهیم سیاسی همچون پادشاه، سرزمین، اتباع و کل فرآیندهای سیاسی آن دوره می‌بخشد. دلیل‌گزینش این روش‌شناسی برای مقاله‌ی حاضر این است که روش‌شناسی گفتمان لاکلا و موف بر خلاف روش‌شناسی گفتمان فوکو، ایستا و لایتغیر نیست، بلکه گفتمان‌ها در یک ضدیت<sup>۴</sup> دائمی به سر می‌برند و یکدیگر را به چالش می‌کشند تا بر سریر قدرت نشسته و دست به کنش هژمونیک بزنند. از این رو، گفتمان در نگاه لاکلا و موف امری اقتضایی، موقعیت‌مند و نسبی است و در صورت تغییر شرایط احتمال ازجاشدگی<sup>۵</sup> گفتمان و قرار گرفتن گفتمانی دیگر به‌جای آن وجود دارد.

با هژمونیک شدن گفتمان الهیات-سیاست زرتشتی، این گفتمان به‌واسطه بهره‌مندی از قابلیت دسترسی<sup>۶</sup> و اعتبار<sup>۷</sup>، مفاهیم موجود در حیات الهیاتی و سیاسی مردمان آن دوره را بازتعریف کرد؛ یعنی ادارک افراد از پادشاه، سرزمین و سیاست‌گذاری، ادارکی به‌شدت

- 1 nodal point
- 2 articulation
- 3 hegemony
- 4 antagonism
- 5 dislocation
- 6 availability
- 7 credibility



متصلب و سلسله‌مراتبی شد و این امری است که تا آن دوره سابقه‌ای در حیات سیاسی ایرانیان نداشته است. با اقتباس ادبیات گفتمان لا کلا و موف، زرتشتی‌گری دال‌های شناور، یعنی نشانه‌هایی را که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به آن‌ها به شیوه‌ی خاص خود معنا ببخشند، مثل معنای هستی، خیر و شر، خداوند، منشأ انسان، وظایف انسان و... به طریقی بدیع و جدید در راستای سیاست همگون‌ساز بازتعریف کرد. این مفاهیم در واقع عناصر و لحظه‌هایی هستند که با بازتعریف آن‌ها، معنای خاصی از هستی به ذهنیت سوزها القا می‌شود. عناصر، همانا نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها تثبیت نشده و گفتمان‌ها سعی در معنادهی به آن‌ها دارند و لحظه‌ها، عناصری هستند که درون گفتمان‌ها، به هویت معنایی موقت دست‌یافته‌اند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۹).

### ۳. نتایج و یافته‌ها

#### ۱-۳. هویت‌یابی، سیاسی‌سازی و ایده‌ی «ایران»

در متون پژوهشگران ایران باستان، چه ایرانی و چه غربی، یک اشتباه فاحش به چشم می‌خورد مبنی بر این که فرهنگ باستانی ایرانی با زرتشتی‌گری یکسان شمرده می‌شود، در صورتی که در دوره‌ی باستان، قلمروی ایرانی مهبط فرهنگ‌ها، آیین‌ها و عنصرپرستی‌های متکثری بوده است. مارینا ولف، از جمله پژوهشگران معاصر ایران باستان می‌گوید: بسیاری از محققانی که به نتیجه‌ای دایر بر تأثیرات شرقی (و از آن جمله ایرانی) در اندیشه‌ی یونانی رسیده‌اند، ضمن سخن گفتن درباره سنت اساطیری-دینی ایران باستان، آن سنت را با آیین زرتشتی یکی می‌شمرند. تلقی آیین زرتشتی به‌عنوان یگانه دین ایرانی که معمولاً چنین به حساب می‌آید (امری که مخصوصاً از ویژگی‌های پژوهش‌های قرن نوزدهم و نیمه‌ی اول قرن بیستم بوده است)، نقطه ضعف آن پژوهش‌ها بوده و نتیجه‌گیری‌های آنان را در برابر انتقاد ناتوان ساخته است... در واقع آیین زرتشتی صرفاً یکی از چند جریان موجود در سیر تکامل اندیشه‌ی ایرانی بوده و به عقیده‌ی اکثر محققان شایع‌ترین جریان نیز نبوده است... آنچه آیین زرتشتی دانسته می‌شود... در طول تاریخ چندین بار محتوا و جهت‌گیری عقیدتی و پایگاه اجتماعی خود را تغییر داده است (ولف، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۲). در واقع اشاره‌ی «ولف» بر این است که زرتشتی‌گری، صرفاً یک گفتمان در میان گفتمان‌های دیگر ایرانی بوده و حتی همین گفتمان نیز از تثبیت معنایی برخوردار نبوده و با تغییر شرایط، عناصری از خود را از دست داده و عناصری جدید را به خود گرفته است. پژوهشگر مزبور در کنار گفتمان زرتشت، از گفتمان‌هایی همچون آیین مزدایی (که جریانی مستقل از تأثیرات اوستایی بوده)، آیین زروانی و دین هخامنشیان به‌عنوان جریان‌های با نفوذ در کنار آیین زرتشتی نام می‌برد (ولف، ۱۳۹۴: ۴۵).

تنها در دوره‌ی ساسانیان بود که دین زرتشت از محاق خود بیدار و نقشی بی‌بدیل را در تاریخ سیاسی-فرهنگی ایران ایفا کرد، به نحوی که حتی قرن‌ها پس از اضمحلال نیز، آن سنت از الهیات سیاسی همچنان در سلسله‌های گوناگون عرض اندام و در شکل‌های مختلف حکومتی رسوب کرد. گرچه شاهان هخامنشی نیز مزدپرست بودند و دینی شبیه به زرتشتی‌گری داشتند، ولی برخلاف تمدن‌های پیشین خاور نزدیک، مذهب را امری خصوصی تلقی کرده و معمولاً اجازه نمی‌دادند مذهب در سیاست نقشی داشته باشد. در صورت نیاز، دربار هخامنشی از روحانیون همه‌ی مذهب‌های بابلی، عیلامی، یهودی، مصری و هلنی فعالانه پشتیبانی می‌کرد (شهبازی، ۱۳۹۵: ۶۹). علاوه بر این، با وجود تشابهات فراوان دین هخامنشیان با آموزه‌های زرتشتی، آنچه ما از دین داریوش می‌دانیم با دین زرتشت تفاوت اساسی دارد (ولف، ۱۳۹۴: ۵۷). در دوره‌ی اشکانیان نیز سعی می‌شد با رعایت تکررگرایی مذهبی و تساهل دینی و پرهیز از برگزیدن دین رسمی، همه نیروهای دینی و سیاسی را در حول امپراتوری تجمیع کرده و مانع از تفرق اجتماع شوند؛ اما ایران در قرن سوم میلادی بر اثر کشمکش میان جهان‌گرایی و ناسیونالیسمی که به روشنی در عرصه‌ی مذهبی و فرهنگی جلوه گر شده بود، به لرزه درآمد. پیامد این کشمکش بسیار مشهود است. انگیزه‌های سنت گرا و ناسیونالیستی پیروز شدند و جهان‌گرایی مانوی به دست ناسیونالیسم مغی زرتشتی از پای درآمد. هویت ایرانی که تا آن زمان اساساً ماهیت فرهنگی و مذهبی داشت، یک ارزش قطعی سیاسی به خود گرفت و ایران و ایرانیان را در کانون ایران‌شهر و به عبارت دیگر، در کانون دولتی قرار داد که بر قدرت‌های دوگانه‌ی تخت و محراب استوار بود (نیولی، ۱۳۹۵: ۵۳). گرچه هویت ایرانی تا پایان دوره‌ی پارتیان دارای بار قومی، زبانی و مذهبی بود، اما هنوز فاقد ویژگی سیاسی بود. ایده‌ی امپراتوری یا پادشاهی («ایرانی»، ایده‌ای کاملاً ساسانی است. این ایده نتیجه‌ی همگرایی منافع دودمان جدید و روحانیون زرتشتی بود و ما می‌توانیم با مدارک موجود این نکته را نشان دهیم (نیولی، ۱۳۹۵: ۵۰). نخستین بار در دهه‌ی دوم قرن سوم میلادی است که به واژه‌ی «ایران» همچون یک «اندیشه‌ی سیاسی» و به‌منزله ویژگی اساسی تبلیغات ساسانیان برمی‌خوریم؛ چراکه پیگیری آن در حکومت‌های پیش از اردشیر ممکن نیست. در واقع نمی‌توانیم بگوییم که ایده‌ی سیاسی «آریانام خشته»<sup>۱</sup> پیش از دودمان ساسانیان وجود داشته است (نیولی، ۱۳۹۵: ۴۷).

با طلوع سپیده‌دمان حاکمیت ساسانیان و پیوند یافتن آن با دین زرتشت، برای نخستین بار «ایران» از یک هویت مذهبی و قومی تبدیل به یک هویت «سیاسی» شد. به بیان گفتمانی‌تر، فرآیند «هویت‌یابی» رخ داد و مفهوم «ایران» سیاسی‌سازی شد.

1 ariyanam xsaora

2 identification

3 politicization

این هویت‌یابی سیاسی صرفاً به وسیله «غیرسازی» اتفاق می‌افتد. در اخیرترین مباحث پیرامون «هویت‌سازی» و «سیاسی شدن هویت‌ها»، اندیشمند فرانسوی، ژاک دریدا، با نقد متافیزیک حضور، ناب‌بودگی هویت را نیز به چالش می‌کشد. وی با تأکید بر منطق الحاق و مکملیت<sup>۱</sup> معتقد است که یک هویت، موجودیتی جدا افتاده و ناب نیست، بلکه همواره وابسته به یک مکمل است. این مکمل در عین حال که برای یک هویت لازم و ضروری است، همواره طرد می‌شود. هدف شالوده‌شکنی نشان دادن این است که خلق یک هویت دلالت بر تأسیس یک تفاوت<sup>۲</sup> دارد، تفاوتی که اغلب بر مبنای سلسله‌مراتب ساخته می‌شود، برای مثال بین صورت و محتوا، سیاه و سفید، مرد و زن و چیزی‌های از این قبیل (Mouffe, 2005: 15). در واقع همه اشکال هویت مستلزم وجود «دیگری» است، این به معنای غیرذاتی بودن هویت و آغشتگی یک هویت به دیگر هویت‌هاست. از این‌رو، هویت متعالی در این بین وجود ندارد. دریدا منطق تقدم یک هویت بر دیگر هویت‌ها را مؤید سلسله‌مراتبی می‌داند که نهایتاً به خشونت منجر می‌گردد (عالم و انصافی، ۱۳۹۷: ۷۱). در واقع، با سیاسی شدن هویت «ایران» در جریان مفصل یافتن دین زرتشت با سلسله‌ی ساسانیان، نوعی طردسازی و غیریت به وجود آمد که طی آن «ایران» در نسبت و تفاوتی که با «انیرانیان» داشت و دین رسمی زرتشت در نسبت و تفاوتی که با سایر مذاهب فعال داشت، توانست قد علم کرده و میدان سیاست را به شیوه‌ای جدید مغلوب و در حول گفتمان خاص و ویژه‌ای که تدارک دیده بود، مفصل‌بندی کند. کریستنسن در خصوص غلبه‌ی موبدان زرتشتی می‌نویسد: «اصحاب دین جنبه‌ی قدسی دین خویش را شامل حال حکومت دنیوی نموده بودند و خود نیز به برکت حمایت دیوانیان در کلیه‌ی ظروف و احوال مهم در زندگانی همه‌آحاد ایرانیان دخالت می‌کردند... همه امور مملکتی به مشورت ایشان ترتیب داده می‌شد. به‌خصوص کفایت مهمات همه کسانی که معامله و محاکمه‌ای دارند، به دست ایشان است و هر چه می‌شود تحت نظارت ایشان و به‌موجب رأی و قراری است که ایشان اذن آن را می‌دهند و هیچ امری برای ایرانیان وجه شرعی ندارد، مگر اینکه یک نفر مُع آن را تصدیق و تصویب کند...ایشان در قلب دولت ایران، دولتی دیگر را ایجاد کرده بودند» (کریستنسن، ۱۳۱۴: ۹۴-۹۵).

### ۲-۳. مرحله‌ی غیریت‌سازی و طرد

پیش از این گفته شد که زرتشت در هنگام طلوع حکمرانی ساسانیان، یگانه دین موجود در ایران نبود و حتی غالب‌ترین شان نیز محسوب نمی‌شد. این به معنای وجود تکثری از گفتمان‌های اعتقادی در قلمرو پارس در زمان بروز و نمود حکمرانی ساسانیان است. ولی هم‌نشینی و هویت‌یابی ساسانیان با زرتشتی‌گری موجب تولید گفتمانی سیاسی شد که

1 The Otherness

2 Supplement

3 difference

از آن تحت عنوان الهیات سیاسی نام می‌بریم. این الهیات سیاسی نخستین گام برای ابراز هویت خویش را در طرد دیگر ادیان و پیروان آن‌ها دید و طبق مستندات تاریخی دوره‌ی ساسانیان با سرکوب غیرقابل وصف ادیان و آیین‌های دیگر همراه شد که تلاش می‌شود مروری اجمالی بر وضعیت آن‌ها در ذیل غلبه‌ی گفتمان زرتشتی-ساسانی انجام بگیرد. اردشیر، مؤسس سلسله‌ی ساسانیان، پیروزی خود را بر اردوان اشکانی در حکم پیروزی نهایی اورمزد بر اهریمن قلمداد می‌کرده و بدین گونه منشأ سلطنت خود را چیزی از نوع فره (خورند) ایزدی یا کیانی (خدایی) می‌دیده و به همین اندیشه به مردم ایران وانمود می‌کرده است که حکومت وی از طرف ذات باری تعالی مقدر و مقرر شده و عموم باید از وی و مقررات مذهب زرتشت، یگانه دین رسمی اعلام شده که به واسطه مغ‌ها، یعنی عمال قدرتمند او در تمام بلاد ایران، رسمیت یافته بود، اطاعت کنند (حقیقت، ۱۳۸۶: ۲۹). پادشاهان پیشین نیز در هنگام تاج‌گذاری‌ها و فتوحات، خود را به مزدا نسبت می‌دادند، اما ایدئولوژیک نمودن یک دین (زرتشت) به‌عنوان رکن عقیدتی حکومت تا زمان ساسانیان بی‌سابقه بود و همین مسئله ابزاری شد برای قدرت سرکوب سایر ادیان موجود در قلمرو پارس.

یکی از آیین‌های فعال در زمان صعود ساسانیان به حکومت، «مانویت» بود. طبق اسناد موجود، مانی هم‌زمان با تاج‌گذاری شاپور اول، تبلیغ دین خود را شروع کرد و حتی شاپور اول نیز با وی از سر تساهل در آمد، اما خیلی زود دستگاه ایدئولوژیک عقاید مانی را پس زد تا با طرد وی، به غلبه‌ی خود تسریع ببخشد و این کار را با تکفیر مانی آغاز کرد. نتیجه‌ی تکفیر مانی این شد که وی زمانی که پس از تبلیغ دین خود به ایران بازگشت (۲۷۲ میلادی)، شاپور اول که با وی از در تساهل وارد شده بود، از دنیا رفته بود و از این رو مانی به محض ورود توسط نیروهای بهرام اول بازداشت و به دست روحانیون زرتشتی سپرده شد و آن‌ها نیز به طرز فجیعی وی را (در سال ۲۷۵ میلادی) به قتل رساندند و پیکر وی را به یکی از دروازه‌های شهر گندیشاپور (خوزستان) آویزان کرده و از آن پس آن دروازه «باب مانی» نام نهاده شد (حقیقت، ۱۳۸۶: ۱۷۷). چنین سرنوشتی دامن «مزدک» به‌عنوان یکی دیگر از مصلحان و صاحبان آیین در دوره‌ی ساسانیان را نیز گرفت. مزدک که در سال ۴۹۴ میلادی به نقد الهیات سیاسی زرتشتی-ساسانی و بی‌عدالتی‌ها و ایجاد نظام سلسله‌مراتبی در اجتماع پرداخته بود، به‌عنوان گفتمان خصمانه تلقی و در فرآیند غیرسازی توسط موبدان و حکومت ساسانی قرار گرفت. وی به دستور انوشیروان تا نیمه در خاک فروبرده شد تا در همان حال جان دهد (عبداله‌ی، ۱۳۶۹: ۲۱۲)، مزدک و هزاران تن از پیروانش ناجوانمردانه به فجیع‌ترین و قسی‌ترین وضع نابود شدند. تعداد طرفداران مزدک را که در این واقعه‌ی تأثیربرانگیز زنده به گور شدند، سی هزار تن نوشته‌اند (حقیقت، ۱۳۸۶: ۲۳۵). از جمله آیین‌های دیگری که مورد غضب و طرد روحانیون زرتشتی قرار گرفت، «آیین زروان» بود که ریشه‌های کهن در فرهنگ

ایرانی داشت و تأثیر فزاینده‌ای نیز حتی بر فرهنگ‌های سایر ملل همچون یونانیان باستان داشته است. در زمان اشکانیان، به دلیل تساهلی که پیش‌تر ذکر آن رفت، زروانیان در کنار مهرپرستان و سایر عنصرپرستان زندگی توأم با رواداری داشتند، اما از دوره‌ی ساسانیان به بعد، موبدان زرتشتی برای بسط گفتمان الهیاتی خویش به معاند معرفی کردن زورانیسم پرداختند (عبداللهی، ۱۳۶۹: ۲۳۰). وضعیت سایر مذاهب از جمله مذاهب وارداتی که پیروان‌شان بنا به دلایل تاریخی و سیاسی به ایران قدم گذاشته بودند نیز به‌مراتب بدتر از ادیان بومی بود. «مسیحیان» در دوره‌ی پارت‌ها وارد ایران شدند و آزادانه به تبلیغ و انجام امور دینی خود می‌پرداختند، اما با روی کار آمدن ساسانیان و به‌خصوص دوران بهرام‌های سه‌گانه که هم‌زمان با اوج‌گیری الهیات سیاسی زرتشتی به دست «کرتیر»، موبد قدرتمند زرتشتی بود، عرصه برای آن‌ها تنگ شد. «کرتیر» خود در بند ۱۰ کتیبه‌ی «کعبه‌ی زرتشت» که در حدود ۲۸۰ میلادی نگاشته شده است، به تعقیب و آزار مسیحیان (زتن = زدن، کشتن) اشاره می‌کند و می‌گوید: «برهمنان، نصاریان و مسیحیان، مگتسلان و مانویان (زندیقان) اندر شهر زده شدند و بت‌ها ویران شدند و لانه‌ی دیوان درهم آشفست (نابود شد) و گاه و نشیمن ایزدان شدن؛ و شهر به شهر، جای‌به‌جای، بس کردگان ایزدانی افزونی گرفت، بس آذران بهرام نشانید، بس مغ‌مردان خوشبخت و کامیاب شدند و بس پیمان‌نامه برای آذران و مغان مهر شدند؛ و به وصیت‌نامه‌ها، پیمان‌نامه‌ها و ماتیکان‌هایی که در زمان بهرام شاهان شاه برامگان (کعبه‌ی زرتشت، به نقل از اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۸۶-۹۱). «بودانیان و یهودیان» نیز همچون سایر ادیان مورد ذکر در فرآیند غیرسازی زرتشیان، طرد و سرکوب شدند، اما طبق منطق گفتمانی هویت‌ها به‌طور کلی از بین نمی‌روند بلکه در حول گفتمان غالب به چرخش می‌پردازند تا در شرایط مطلوب با پس زدن گفتمان غالب که دچار ازجادرنگی شده، جایگاه دال مرکزی را اشغال کنند.

### ۳-۳. لحظه‌ها و عناصر گفتمان زرتشتی

یکی از عمده‌ترین صفات «مزدا»، خرد است. در عین حال، این خرد در حکم آن نیروی لایزال غیرقابل لمس است که همچون یک جوهر یا آرته، عمل می‌کند. این خرد لایزال و غیرزمینی برای بشر برنامه دارد و یک سبک زندگی برای انسان تعریف می‌کند. برای بازتولید این سبک زندگی از جشن‌های منظم که در آیین زرتشتی فراوان یافت می‌شوند و مراسم آیینی مختلف که در حکم آپاراتوس‌های جذب و به‌سامان‌کننده‌ی افراد در یک نظم ویژه هستند، کمک گرفته می‌شود. فلسفه‌ی زرتشت می‌آموزد که چگونه تحت رهبری هستی بزرگ: خورشید، زمین، ماه و ستارگان و... که همگی خود روزگاری از ایزدان بوده‌اند، توسط آیین زرتشت در تشکیلات اهورایی مسئولیتی را عهده‌دار می‌گردند (عباسیان، ۱۳۸۵: ۴۷). تجمیع رب‌النوع‌های گوناگون در ذیل یک خدای اعظم و قادر مطلق پیش از ظهور زرتشتی‌گری در قلمرو ایرانی بی‌سابقه

است و در هیچ‌یک از آیین‌ها و عنصر پرستی‌های آن دوره، این طرز از یگانه‌پرستی قابل رؤیت نیست. علاوه بر این، در گفتمان زرتشتی، سایر عناصر پرستیدنی حذف نشدند، بلکه همگی در ذیل مزدا، یعنی خدای واحد و قادر مطلق، قرار گرفته و ابزاری برای تنظیم امور در دستگاه ارزشی جدید شدند؛ به این معنا که استقلال‌شان از دست رفت و جای آن با مسئولیتی جدید در یک گفتمان جدید تعویض شد. تا پیش از زرتشتی‌گری، ایرانی‌ها هنوز به درک خدای واحدی که از دیگر خدایان برتر باشد، نرسیده بودند و به گمان آنان هر یک از این خدایان (مثل میترا، اثیر به‌من، هوم، ورت‌رغنه، پارتی، نیویوسنگ، وایو، اوشه، میترا و...) در حیطه‌ی قدرت و نفوذشان کاملاً مستقل بودند و از هواخواهان و پیروان خود احترام و قربانی خاصی می‌طلبیدند و هیچ‌یک برتر از دیگران بشمار نمی‌آمدند. از طرف دیگر قدرت مرکزی نیز هنوز در ایران به وجود نیامده بود و در بین اقوام مختلف ایرانی، شاهان، فرمانروایان و رهبران زیادی وجود داشت که هیچ‌یک تا آن زمان (تا زمان ساسانیان) به مقام شاهنشاهی نرسیده بودند (جی دهالا، ۱۳۷۷: ۲۳).

نخستین عنصر الهیات سیاسی زرتشتی اهورا مزداست. «اهورا مزدا» در گفتمان زرتشتی در حکم دال مرکزی یا نقطه‌ی آجیدن عمل می‌کند که سایر عناصر گرد آن تجمیع می‌یابند. تأثیر این الهیات در سیاست ساسانیان به‌وضوح قابل مشاهده است. ساسانیان به‌محض رسیدن به قدرت و حذف خصم اصلی خود، یعنی پارت‌های اشکانی، نظام ملوک‌الطوایفی را ملغی اعلام کردند، ولی بزرگان این طوایف را به دربار فراخوانده و از آن‌ها در مدیریت کشور سود بردند. این بزرگان دیگر استقلال عمل نداشتند، بلکه دانه‌ای از یک تسییح به شمار می‌آمدند که قصد هژمون کردن نظام ارزشی جدیدی را داشت. در واقع شاهی آرمانی از طریق قدسی‌سازی سیاست و برخورداری از مشروعیت الهی، درصد غیریت‌سازی و از طریق آن، بر ساختن هویت ملی در سرزمین ایرانویچ است. این وجه از شاهی آرمانی را برخی متفکران وجه ملی فزه به شمار می‌آورند و حاکی از تلاش دولت ساسانیان بعد از ساختار ملوک‌الطوایفی برای وحدت سرزمینی است (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۶: ۵۹). به معنای دیگر، فرمانروا نیز به دلیل انتصاب خود به مزدا، خود را نماینده و هم‌ارز مزدا در روی زمین می‌دانست، نیروی یگانه که باید عناصر و نیروهای دیگر را وحدت بخشیده و در حول خویشتن سامان دهد. شاه آرمانی در تفکر زرتشتی، سیستم طبیعت با اتحاد تمام عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن جهت برقراری وحدت و رهبری مطلق مزدا که دربرگیرنده‌ی همه ایزدان قدیم بود، خردمندانه‌تر به نظر می‌رسید و در نتیجه‌ی همین امر بود که ساسانیان توانستند با تکیه بر این ایده‌ی نوین - که وحدت و هدایت کلی را متعلق به مزدا می‌دانست - خود را در سایه‌ی او در جهان خاکی و فرمانروای سرتاسر کشورهای زیر نفوذ خود بدانند. آن‌ها با نسبت دادن خود به مزدا، برای خود مشروعیتی را ایجاد می‌کردند که تا پیش از آن بی‌سابقه بود؛ «بشود که تو ای

مزدا اهورا با میل و اراده، به آفریدگان خود شهریاری... به اراده‌ی خود مرد پاک را به اقتدار رسانی و از ناپاک اقتدار سلب کنی (خرده اوستا، پورداود: ۱۰۴)، اینان را از نیروی شهریاری مینوی خود برخوردار کن (یسنا، هات ۲۹، ۱۰). در واقع، از این رهگذر می‌توان عنصر بعدی را مورد شناسایی قرار داد.

دومین عنصر از الهیات سیاسی زرتشتی، وجود سلطنت واحد آسمانی است و به تبع آن و به موازات آن نیز باید سلطنتی که تداوم بخش سلطنت مزدا در آسمان است، در زمین گسترانده شود. منسوب نمودن شاهان به سلطنت آسمانی نوعی توان مضاعف به شاهان ساسانی می‌داد، توانی که از آن به‌عنوان «فرّ کیانی» یاد می‌کردند؛ فرّ، نیرویی است که مزدا به شاهان می‌بخشد و همه شاهان حتی بدکاران نیز به دنبال یافتن آن هستند: افراسیاب تورانی تباہکار، در همه هفت کشور به جست و جوی فرّ زرتشت بود (یشت‌ها، کرده‌ی دوازدهم، ۸۲). شاهان دارای «فرّ»های گوناگونی بوده‌اند؛ فر شاهنشاهی، فر کیانی، فر ایزدی و... و در میان فرهای گوناگون شاهان، فرّ کیانی است که اهورا مزدا آن را به پادشاه می‌دهد تا با آن فرّ، شاهی کند. این فرّ حالتی ابژکتیو و تجسم‌یافته دارد، گفته می‌شود که گاه شبیه گرم (میش کوهی) و گاه شبیه یک آهو در پی آنان است. با بودن این فرّ است که شاهان بر جهان فرمانروایی می‌کنند و جان را از بدی می‌رهانند. قسمت «فروردین یشت» به کرات در خصوص وجود این فرّ کیانی و اعطای آن به شاهان سخن می‌گوید (عبدالهی، ۱۳۶۹: ۹۹-۱۰۰). جالب آن‌که رسوبات این ایستارهای الهیاتی-سیاسی به‌وضوح حتی در دوره‌ی میانه‌ی اسلامی نیز یافتنی است. در دوره‌ی میانه اسلامی که شیوه‌ی سلطنت تبدیل به شیوه‌ی قالب حکمرانی شده بود، وجود دو عنصر عینی قابل تأمل است؛ نخست، رسم پرده‌نشینی، به این معنا که سلطان با هیچ رعیتی رودررو مواجه نمی‌شد و همواره از پس پرده سخن می‌گفت تا جلال و هیبت وی فرونریزد و این مؤلفه‌ی رازورانه، به شکوه حکمرانی وی بینجامد و دوم این‌که همواره تعدادی فیل، شیر و پلنگ نزد خود نگه می‌داشتند... چنان‌که عضدالدوله هرگاه بر تخت می‌نشست چندین فیل و شیر و پلنگ را که به زنجیر بسته بودند، نزد وی آورده در کنار مجلس وی نگاه می‌داشتند (فیرحی، ۱۳۸۵: ۲۱۳-۲۱۴). هرچند نمایش این وحوش برای آن بود تا پادشاه در چشم خلایق هیبت‌مند و قدرتمند جلوه کند، ولی نگاه‌داری این وحوش دلالت به فرّ عینیت‌یافته در قوچ و آهو را داشت که پادشاه از طریق آن فرّ کیانی خود را القا می‌کرد.

سومین عنصر الهیات سیاسی زرتشتی این بود که شاهان به طرز بی‌سابقه‌ای خلفای اورمزد روی زمین معرفی شدند. تطابق دادن سلطنت زمینی با سلطنت آسمانی تا جایی تداوم می‌یابد که حتی القاب اهورا مزدا نیز به شاهانی که از «فرّ» کیانی برخوردارند، نسبت داده می‌شود. هر یک از خدایان القابی خاص و متعدد داشتند که از روی آن شناخته می‌شدند. نام اهورا یا سرور یعنی نامی که بعداً در دین زرتشتی به‌عنوان خدای



واحد درآمد، در اصل لقب هر یک از خدایان بود. این نام مترادف بود با اسورای ودایی و میترا و اپم نپات نیز در یشت‌ها و یسنا به لقب اهورا یا سرور خوانده می‌شود و بعدها به معنی رهبر گیتی و یا پادشاه درآمد و حتی این لقب درباره بسیاری از شاهان از جمله شاه کیخسرو در یشت نوزدهم، هات ۷۷ به کار برده شد و نیز در یشت‌های ۱۴، ۱۳، ۸، ۵ برای سرداران ایران استعمال شده است (جی دهالا، ۱۳۷۷: ۲۴). علاوه بر این، از سکه‌های مختلف اردشیر اول چنین دریافته می‌شود که عنوان شاهی اردشیر پیش از تاج‌گذاری و بعد از تاج‌گذاری باهم فرق دارند. عنوان سکه‌های بعد از تاج‌گذاری «خدایگان اردشیر شاه، فرزند خدایگان پاپک شاه» است، اما در سکه‌های قبل از مراسم تاج‌گذاری، این عنوان ضرب شده است «بغ مزدپرست-خدایگان اردشیر، شاهان شاه ایران که چهره از ایزدان دارد» (عبدالهی، ۱۳۶۹: ۹۸). چنان‌که قابل تفسیر است، اردشیر در دوران قبل از تاج‌گذاری خود را منسوب به مزدا می‌داند، اما پس از تاج‌گذاری گویی که فرّ کیانی به وی منتقل شده باشد، عنوانی این‌همانی‌کننده که تداعی‌گر نسبت خود و مزدا است را به کار می‌برد؛ یعنی پادشاه خود را خدای ناسوتی شبیه خدای فناپذیر (لویاتان) هابز می‌بیند. ماحصل چنین طرز تفکری این است که فرمان خسروان به‌اندازه‌ی فرمان مزدای بزرگ درخور ارزش و اطاعت است و متعاقب آن، سرپیچی از آن نیز مستوجب عذابی در خور شأن مزدا است.

نظم، چهارمین عنصر الهیات سیاسی زرتشتی است. پیدایش آیین یکتاپرستانه‌ی زرتشت باعث شد تا همه عناصر قابل پرستش در ذیل یک خدای واحد تجمیع شوند. این عناصر هر یک متعلق به یک اجتماع بودند و پیروانی داشتند که در حکم نیروهای سیاسی و اجتماعی نیز عرض اندام می‌کردند. نظم زرتشتی این تکثر ارزشی را به نفع یک ارزش برتر کنار زد. طرد این عناصر (به‌عنوان عناصری مستقل) و در عین حال جذب مجدد آن‌ها در فرآیند هویت‌سازی در قالب گفتمان واحد زرتشتی، تداعی‌کننده‌ی نظم خیمه‌ای موجود در کائنات بود و خروجی سیاسی آن رد نیروهای سیاسی و اجتماعی متکثر و قالب‌دهی مجدد آن‌ها در ذیل سلسله‌ی ساسانی بود. در واقع با الغای آنارشسیسم ارزشی و اعتقادی پیشاساسانی، آنارشسیسم سیاسی موجود نیز رخت بریست و جای خود را به یک نظم اعظم سیاسی داد. با توسعه‌ی زرتشتی‌گری، نظام موسوم به معبد-شهری، این‌که هر شهر پرستش‌گاه و خدای ویژه خود را داشت، رفته‌رفته مضمحل شد و زمینه برای ایجاد نظام یک دین یک دولت فراهم شد. در واقع، حاصل مفصل‌یافتن دین زرتشت و دولت ساسانی، زوال عنصر پرستی و حذف تکثرگرایی ارزشی و به‌تبع آن تکثرگرایی سیاسی و اجتماعی بود. به‌طور کلی فلسفه و آیین زرتشتی به خاطر تجسم ویژه از نظام کیهانی و در نتیجه کسب وحدانیت و رهبری اهورا مزدا، در سلطنت اهورایی به نظام پادشاهی قدرت عمل بیشتری می‌بخشید (عباسیان، ۱۳۸۵: ۵۴).

برخلاف زندگی زاهدانه و منفعلانه‌ای که در اغلب آیین‌های باستانی همچون



زروانیسم و مانویت شاهد آن هستیم، آیین زرتشت «زیستن مطلوب» را می‌ستاید و به تبع آن کار و کوشش برای عمران و آبادانی دنیوی را تشویق می‌کند. جهان مادی، برخلاف مانویت، نزد زرتشتیان مذموم نیست، به‌عکس نیروی حیاتی آن تقدیس هم می‌گردد (رضایی راد، ۱۳۸۹: ۶۳). در کتاب «یشت‌ها» سروده‌های فراوانی وجود دارد که مردمان را پیوسته به کار و کوشش و زندگی خوش و سعادت‌مند دعوت نموده است. کسب علم و دانش به کرات در یشت‌ها برای دست یافتن به زندگی خوب سفارش شده است (عباسیان، ۱۳۸۵: ۴۶). زرتشت می‌آموزد که سکونت و زندگی در شهرها برای مردم از زندگی کولی‌وار در دشت‌ها و بیابان‌ها و شغل کشاورزی از غارت‌گری و دزدی و راه‌زنی به‌مراتب بهتر است (جی دهالا، ۱۳۷۷: ۳۳؛ و بنگرید به یسنا، بندهای ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۵، ۵۱). صرف نظر از ارزش اخلاقی آموزه‌ی اوستایی زرتشت، تأکید این آیین بر یکجانشینی و شغل کشاورزی که در واقع انسان را وابسته به زمین و قلمرو و متعاقب آن نیازمند به امنیت و ضمانت شغلی و به تبع آن ضرورت قدرت برتر یعنی حکومت را توجیه می‌کند، قابل تأمل است. در واقع، یکجانشینی و کشاورزی نخستین صورت کنترل شدن محسوب می‌گردد و نیازمند وجود دولت است. از این‌رو، برای نخستین بار با دینی مواجهیم که دغدغه‌ی اجتماع دارد و برای هر فرد مسئولیتی در نظر گرفته تا ضمن تلاش برای ایفای نقش خود، بخشی از زنجیره‌ی منظم اجتماعی گردد. در این آیین، برای نخستین بار درکی سیاسی از انسان ارائه می‌شود. در این گفتمان، چنین بیان می‌شود که جهان از نظامی برخوردار است، خالق این نظم کیهانی، مزداست و از آنجایی که زندگی دنیوی نیز در تداوم حیات آسمانی است، بنابراین زندگی دنیوی نیز برخوردار از نظم است که ناظم آن همانا جانشین مزدا به روی زمین، یعنی حاکم است. فی‌الواقع، توجه به حیات دنیوی، ابعاد اجتماعی انسان و واجد مسئولیت بودن مؤمنین در اجتماع، از جمله عناصر دیگر الهیات سیاسی زرتشتی است.

عنصر قابل تأمل دیگری که در الهیات سیاسی زرتشتی رؤیت‌پذیر است و در عین حال دلالت‌های فزاینده‌ی سیاسی نیز دارد، «هستی‌شناسی خیر و شر» است. وجود اهریمن (نماد شر، دیو، خصم، دیگری و...) در آیین زرتشت، نه ذاتی، بلکه عرضی است؛ به این معنا که وجود اهریمن زاده‌ی اندیشه‌ی انسان است (عباسیان، ۱۳۸۵: ۷۰). در ادیان ابراهیمی، اهریمن در حالت نخستین، یکی از مخلوقات باری تعالی است که در اثر شورش علیه دستور خداوند سبحان، از جرگه‌ی مؤمنین خارج و علیه اراده‌ی خالق دست به تحریک بندگان می‌زند و از آن زمان به بعد با عنوان کلی اهریمن نام‌گذاری می‌شود. اما در گفتمان زرتشتی، شر، وجود خارجی ندارد، بلکه همان رفتار نادرست و نامطلوب انسان‌هاست. در گفتمان زرتشتی، بدی و شر همان نیکی ناپخته و نارسیده‌ای است که در حال طی طریق به پختگی می‌رسد. بدی بر صحنه‌ی روزگار جراحی است

که باید آن را زدود (جی دهالا، ۱۳۷۷: ۷۳). در یسنا می‌خوانیم که فریبکارِ تبهکار نیز دیر یا زود، به توروی خواهند نمود (یسنا، هات ۳۲، بند ۱). دلالت سیاسی این آموزه، نفی و طرد غیر و دیگری است. چراکه نیروهای متکثر که نماد پیروان سایر آیین‌ها هستند، عناصری نامطلوب‌اند که باید با ممارست، به هر طریقی، خواه نصیحت یا شکنجه، آن‌ها را به راه مزدایی سوق داد. در واقع، دیگربودگی در حکم نوعی بیماری و انحراف است که نباید وجود داشته باشد و باید آن را درمان کرد. برخی از اوستاشناسان همچون مولتون و بارتولومه اصطلاح خدا و شیطان را برساخته‌ی مغان بعدی می‌دانند. مولتون معتقد است انگره مینو یک صف مجرد است و در اوستا تنها پیرو دروغ وجود دارد، نه پیرو انگره مینو؛ پس انگره مینو در تقابل با خدا نیست، بلکه مادون آن است (رضایی راد، ۱۳۸۹: ۶۳).

مؤلفه‌ی دیگری که در بحث از الهیات سیاسی زرتشت باید به آن اشاره کرد، مقوله‌ی «خشتر» یا همان «خود-چیرگی»<sup>۱</sup> است. خود-چیرگی را می‌توان مراقبه، تهذیب نفس یا صیانت از خویشتن در برابر ناراستی و اغیار تعریف کرد. واژه‌ی خود-چیرگی از واژه‌های پرتکرار در متن «گات‌ها» است. گات‌ها از بانفوذترین متون زرتشتی و شامل ۱۷ سروده‌ای است که منصوب به شخص زرتشت است. واژه‌ی خود-چیرگی بیش از ۶۴ بار در گات‌ها تکرار شده و این دلالت به اهمیت وافر آن در گفتمان الهیاتی زرتشتی دارد. پیش از این گفتیم که آیین زرتشت برخلاف سایر ادیان باستانی، برنامه‌ای منظم و مدون برای حیات مؤمنین خود دارد و از پرتو این آموزه‌ها- که با اقتباس از ادبیات فوکو- همچون «تکنیک‌های مبتنی بر خویشتن» می‌مانند، مراقبه از سوژه را از بُعد بیرونی (دولت) به بُعد درونی، یعنی خویشتن منتقل می‌کند. فوکو در دوره‌ی اولیه‌ی کار فکری خود که درگیر مقولات دیرینه‌شناسی دانش و تبارشناسی قدرت بود و چکیده‌ی آن را به‌وضوح می‌توان در اثر نظری قدرتمند وی، «مراقبت و تنبیه» (فوکو، ۱۳۷۸) مشاهده کرد، بر این عقیده بود که حکومت به‌واسطه «تکنولوژی‌های سیاسی»، مثل مدرسه، زندان و کلینیک‌های درمانی (که در آن دوره هم بیماران روانی و هم بیماران جسمی و عقب افتادگان ذهنی در آن نگهداری می‌شدند)، سوژه‌ها را به‌قاعدگی کرده و بدن‌ها را به شکلی طراحی می‌کنند که بتوان بیشترین بهره‌وری را از آن‌ها استخراج کرد؛ اما فوکو دچار تحولی می‌شود که نشانه‌های آن را می‌توان در جلد سوم مجموعه‌ی تاریخ جنسیت با عنوان «دغدغه‌های خویشتن» (foucault, 1986) و در درس‌گفتارهای موسوم به کلژدوفرانس *T* «خاستگاه هرمنوتیک خود» (فوکو، ۱۳۹۶) مشاهده کرد. در واقع، دوره‌ای جدید از کار فکری فوکو آغاز می‌شود که مؤلفه‌ی بارز آن چرخش اخلاقی<sup>۲</sup> است. فوکو در دوره‌ی فکری متأخر خود به مبحث جدیدی می‌پردازد که در واقع آن

1 the otherness

2 khashathra

3 ethical turn

را می‌توان مراقبه و یا خود-چیرگی نام نهاد. وی به‌جای پرداختن به «تکنولوژی‌های سیاسی قدرت»، به «تکنیک‌های مبتنی بر خویشتن» و «سوژه‌سازی» می‌پردازد. از این منظر، تأکید ویژه‌ی الهیات زرتشتی بر خود-چیرگی و مراقبه دلالت‌های سیاسی به خود می‌گیرد، چراکه این مراقبه باعث می‌شود حاکمیت دیگر دغدغه‌ای در خصوص رفتارهای نابه‌هنجار سیاسی و اخلاقی و اجتماعی سوژه‌ها نداشته باشد. آیین زرتشت به یمن بهره‌مندی از زنجیره‌ی عریض و طویل موبدان و مغ‌ها که در آتشکده‌ها مشغول به کار بودند، آپاراتوس مورد نیاز را برای القای این آموزه‌ها به سوژه‌ها، به نحوی که تبدیل به «ملکه» در روان مؤمنین شود، داشتند. حاکمیت از این زاویه فارغ از ناهنجاری سوژه‌هاست، چراکه سوژه‌ها خود را بر مبنای اخلاقیاتی که در وجودشان نهادینه شده، تهذیب کرده و مشغول مراقبه از خویش‌اند. خود-چیرگی یا خود-کنترلی به این معناست که ساختار سراسرین نه در بیرون از سوژه، بلکه درون سوژه مشغول رصد و کنترل انسان است. خود-کنترلی و تهذیب نفس، برخلاف تصور موجود، اموری منفعلانه و فردگرایانه نیستند، چراکه هر خود-کنترلی، در واقع منجر به کنترل دیگران می‌شود. برای مثال، یک پدر تنها زمانی موفق به تهذیب نفس می‌شود که همسر و فرزندانش را نیز برای این امر قانع کند و آن‌ها را نیز با خود همراه داشته باشد. از این رو، خود-کنترلی، فعلی اجتماعی است و مراقبت از خویشتن لاجرم منجر به مراقبت از دیگران می‌شود. در واقع، باید بگوییم تهذیب نفس فعلی سیاسی است، چراکه با هدف مدیریت روابط خود با خویشتن و خود با دیگران انجام می‌پذیرد.

نکته‌ی قابل تأمل این که فوکو بحث خود درباره خود-کنترلی را از یونان باستان آغاز می‌کند و از آنجایی که یونانیان از دوره‌ی پیشا-فلسفی با فرهنگ ایران باستان تعامل فرهنگی داشته‌اند، احتمال بسیار وجود دارد که این مؤلفه‌ی فرهنگی-اخلاقی-سیاسی (خود-چیرگی) را از ایرانیان باستان و آیین زرتشتی اقتباس کرده باشند و این امر قابل پیگیری و پژوهش است. نمودها و مصداق این چنین گرده‌برداری‌هایی در اثر ارزنده‌ی «مارینا ولف» با عنوان «فلسفه‌ی یونانی متقدم و ایران باستان» به‌وضوح قابل مشاهده است. وی در این اثر تأثیراتی را که هراکلیت، فیثاغورث، انکسیمنس و انکسیمندر از فرهنگ ایران باستان اقتباس کرده‌اند، به‌خوبی نشان داده است.

#### ۴. بحث و تفسیر یافته‌ها

سؤال پژوهش حاضر این بود که چرا الهیات زرتشتی تبدیل به دین رسمی ساسانیان شد و این گفتمان الهیاتی شامل چه خصایصی بود که ساسانیان که دغدغه‌ی ایجاد وحدت و سرکوب نیروهای متکثر را داشتند، از آن استمداد طلبیدند. برای پاسخ به این پرسش، در وهله نخست، به رفتارشناسی زرتشتی گری با سایر ادیان بومی و وارداتی در قلمرو ایران اشاره شد و در گام بعدی مؤلفه‌های کلان الهیاتی آیین زرتشت و دلالت‌های

سیاسی آن‌ها ذکر شد. شاید بتوان گفت نزدیک‌ترین مترادف برای سازه‌های ذهنی و یا عناصر الهیاتی، مفهوم متافیزیک است. هایدگر معتقد است که «هر مسئله‌ی متافیزیکی با کلیت مسائل متافیزیکی مرتبط است و مسائل متافیزیکی نیز در پیوند با نحوه‌ی اندیشیدن به امر سیاسی هستند» (به نقل از نجف‌زاده، ۱۳۹۲: ۸۶). عناصر متافیزیکی زرتشتی‌گری همچون نظم کیهانی‌اشه‌وند، هدایت نظم کیهانی توسط یک قادر مطلق، اتصال جهان گیتیایی به نظم کیهانی، لزوم وجود شهریاری از دودمان اورمزد جهت پیاده‌سازی نظم کیهانی در جهان گیتیایی، لزوم زندگی یکجانشینی بجای کوچ‌نشینی جهت نظم‌پذیرتر نمودن زندگی انسان، هستی‌شناسی ویژه درباره شر و همچون انحراف نگرستن به آن و... همه این عناصر و لحظه‌ها یک سامانه متافیزیکی و الهیاتی را بر ساختند که زمامداران ساسانی با اتکا به آن قادر شدند یک وحدت سیاسی بی‌سابقه و فراگیر را در قلمرو پارس ایجاد کنند. مؤلفه‌های الهیاتی-سیاسی ذکر شده در هیچ‌یک از آیین‌ها و ادیانی که هم‌زمان با زرتشتی‌گری تنفس می‌کنند، وجود ندارد. بن‌مایه‌ی این آیین‌ها بر روی انزوا، طرد و گوشه‌گیری از امور دنیوی استوار شده و در واقع می‌توان ادعا کرد، درکی اجتماعی-سیاسی از انسان در این آیین‌ها به چشم نمی‌خورد، یا به بیان بهتر، برنامه، طرح و نظمی لاهوتی برای تنظیمات جهان ناسوت ندارند. در مانویت، کثرت نیروها، یک اصل بنیادین است، چراکه به تبعیت از عقایدی گنوسی معتقد بودند که منشأ اصلی وجود در رب‌النوع نور و ظلمت است... در بدو امر، یعنی در ازل و قبل از حدوث خلقت و پیدایش دنیا این دو اصل جدا، مستقل و منفک از هم بودند که آن دوره را مانویان «ماضی» می‌نامند... هر یک از این دو اصل در قلمرو خود ساکن و آرام قرار داشت (افشار شیرازی، ۱۳۳۵: ۳۷). در آیین مانویت، بدی وجودی ذاتی دارد و نه عرضی؛ یعنی به‌عنوان یک نیروی مستقل دست به کنش می‌زند و هویت خود را تثبیت می‌نماید. از این رو قابل هضم و جذب نیست و حالت خصمانه‌ی خیر و شر همواره باقی می‌ماند و از آنتاگونیسم این دو نیرو، چرخ‌های جهان به حرکت درمی‌آید. بدبینی شدید که مانویان تبلیغ می‌کردند، سازمان‌های جدا از هم پیروان این آیین، تنگی حدود فرقه‌های مانوی، دشواری اندیشه‌های فلسفی مانوی و سر آخر روح آزادی (دموکراتیک) ویژه برخی از مکاتب مانوی و نزدیکی این مکتب‌ها با آرا و عقاید گنوستیک‌ها، همگی این ویژگی‌های مانی‌گری را نشان داد که این آیین، مذهبی نیست که بتواند تکیه‌گاهی برای شهریاری مرکزیت‌یافته‌ی ساسانی باشد (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۳۰). در آیین میترایسم نیز اساساً درکی از قادر مطلق به‌عنوان حاکم تصمیم‌ساز وجود ندارد. میترایسم گرچه خود یکی از رب‌النوع‌ها بوده، ولی همواره در خدمت خدای بزرگی همچون مزدا قرار داشته. در واقع میترایسم فیضانی از اورمزد است و از او الهام می‌گیرد. «آرتور ورمازرن» در اثر خود، «آیین میترایسم»، معتقد است که میترایسم یک الهیات نظام‌مند با قواعد معین نیست، بلکه مسلکی است برای طی طریق و سلوک عرفانی (ورمازرن، ۱۳۸۷: ۱-۱۷). جهان‌بینی

زروانی نیز متکی بر اعتقاد به قضا و قدر است و از این دیدگاه می‌نگرد که در کار سرنوشت و تقدیر هیچ چیز را نمی‌توان مؤثر دانست؛ در برابر قضا و قدر، خِرد و اندیشه‌ی آدمی از هیچ توانشی برخوردار نیست. از همین رو، روشن است که اندیشه‌ی زروانی با اندیشه‌ی زرتشتی که متکی بر خِرد و تقدیر امور است، منافات دارد (وحیدی، ۱۳۸۴: ۱۸۸).

### نتیجه‌گیری

دغدغه‌ی پژوهش حاضر، استخراج مؤلفه‌ها و عناصری بود که آیین زرتشت را به‌مثابه بستری مناسب و در عین حال یک سازه‌ی ایدئولوژیکی با قابلیت توجیه‌گری فزاینده برای حکمرانی واحد و یگانه‌ی ساسانیان، مهیا می‌ساخت. تاکنون در متونی که به تجزیه و تحلیل دوره‌ی ساسانیان پرداخته‌اند، صرفاً به هم‌نشینی زرتشتی‌گری و حاکمیت ساسانیان به‌عنوان یک رخداد تاریخی نگریسته شده بود، اما این مقاله کوشید تا از منظر اندیشه‌ی سیاسی عناصر و لحظه‌هایی که آیین زرتشت را تبدیل به بهترین گزینه برای سیاست‌های یک حکمرانی مطلقه فراهم می‌آورد، عیان کند. در واقع مسئله‌ی قابل توجه پژوهش حاضر این بود که آیین زرتشت از عناصری بهره‌مند بود که از آن یک دستگاه الهیاتی-سیاسی برمی‌ساخت که با استمداد از آن می‌شد یک حکمرانی بلامنازع (که دوره‌ای بالغ بر ۴۰۰ سال حاکمیت ساسانیان را به همراه داشت) ساخت.

با اقتباس از ادبیات فوکو، باید گفت که تا پیش از ساسانیان، زرتشت یک گفتمان دینی در میان سایر ادیان بود و حتی با نفوذی حداقلی در میان مردم، اما به محض روی کار آمدن ساسانیان، زرتشتی‌گری برای نخستین بار در تاریخ سیاسی ایران، به‌عنوان دین رسمی معرفی شده و به‌عنوان سامانه‌ای از دانش توانست قدرت این حکمرانی را تقویت و از سوی دیگر نیز قدرت سیاسی این سامانه‌ی دانش را بازتولید کرد. ساسانیان از همان آغاز حکومت خود با موبدان زرتشتی متحد شدند و این رابطه‌ی حسنه در میان دین و دولت تا آخر دوره‌ی آنان استحکام داشت. چنان‌که در کتاب سوم و چهارم رساله‌ی «دینکرد» آمده، اردشیر پس از جلوس هیربدان هیربد، تنسر را فرمان می‌دهد که متون پراکنده‌ی اوستایی عهد اشکانی را جمع و در قالبی منسجم تألیف و گردآوری نمایند تا آن کتاب را به‌عنوان منبع رسمی و قانونی دین قرار دهند و پیوند خاندان ساسانی و زرتشتی‌گری از آن زمان و نه زودتر آغاز شد (گارثویت، ۱۳۸۷: ۱۸۱). دغدغه‌ی انسجام این متون دلالت به اهمیت آیین زرتشت برای قرار گرفتن در متن سیاسی دارد. در واقع، دانش و قدرت دو عنصر متفاوت‌اند که در ارتباط متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند؛ یعنی سامانه‌ای خاص از دانش، سامانه‌ی سیاسی معینی را به‌پیش می‌برد و در عین حال آن دانش در این فرآیند، بازتولید و گسترش می‌یابد. این در حالی است که سایر آیین‌ها

فاقد توانش لازم برای ایجاد این سیاست یکپارچگی، اتحاد و تک‌صدایی در اجتماع آن روزگار بودند.

از جمله موضوعاتی که برای فهم دقیق‌تر جایگاه آیین زرتشتی در نظام سیاسی ساسانی باید به آن پرداخته شود که متأسفانه محدودیت این مقاله امکان چنین مطالعه‌ای را نمی‌دهد، این است که هر یک از ادیان غیر زرتشتی با توجه به عناصر موجود در آن‌ها، به چه سیستم سیاسی-اجتماعی منجر خواهند شد؟ سایر پژوهشگران می‌توانند بر روی این گزینه‌ی پیشنهادی کار علمی کنند. مسئله‌ای دیگر که مجال بررسی آن در طول پژوهش حاضر نبود، تبارشناسی مفهوم «حق الهی شاهی» در تاریخ ادبیات سیاسی در سطح جهان است. متأسفانه در اثر فقدان پژوهش‌های تبارشناسانه، لحظه‌ی تولید مفهوم «حق الهی شاهی» به لحظه‌ی هژمونیک شدن مسیحیت در دوران قرون وسطی در غرب نسبت داده می‌شود، در صورتی که هزاران سال قبل، در اثر هم‌نشینی زرتشتی‌گری و حاکمیت ساسانیان، چنین مفهومی ابداع و تثبیت و همواره نیز به صورتی رسوب‌شده در تواریخ سیاسی بعد از ساسانیان بازتولید شده است. این موضوع نیز از جمله مباحثی است که این مقاله پیشنهاد می‌کند پژوهشگران علاقه‌مند به این حوزه، آن را دنبال کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

### الف) منابع فارسی

- آخوندزاده، میرزا فتحعلی. (۱۳۷۶). الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمد زاده، تبریز: نشر احیا.
- احمدوند، شجاع و اسلامی، روح‌الله. (۱۳۹۶). اندیشه سیاسی در ایران باستان، تهران: انتشارات سمت.
- اشرف، احمد. (۱۳۹۶). هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه حمید احمدی، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- اکبرزاده، داریوش. (۱۳۸۵). سنگ‌نبشته‌های کرتیر موبد موبدان (شامل متن پهلوی، حرف‌نویسی، برگردان فارسی و یادداشت)، چاپ اول، تهران: نشر پازینه.
- بویس، مری. (۱۳۷۷). چکیده تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: نشر صفی‌علیشاه.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۹۶). خرده اوستا. تهران: انتشارات اساطیر.
- جی دهالا، مانک جی نوشیروان. (۱۳۷۷). خداشناسی زرتشتی، ترجمه رستم شهزادی، تهران: مؤسسه انتشاراتی فروهر.
- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۸۶). حکومت دینی ساسانیان، چاپ اول، تهران: نشر کومش.
- حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۷). روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- خزاعی، خسرو. (۱۳۸۴). گات‌ها، بروکسل: کانون اروپایی برای آموزش جهان‌بینی زرتشت دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۵). اوستا، دوره دو جلدی، تهران: انتشارات مروارید.
- رالف، جین. (۱۳۸۷). تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: نشر اختران.
- رضایی راد. (۱۳۷۸). مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، تهران: طرح نو.
- شیرازی، احمد افشار. (۱۳۳۵). مانی و دین او، تهران: چاپخانه مجلس.
- شهبازی، شاپور. (۱۳۹۶). تاریخ ایده ایران، در حمید احمدی (ترجمه و تدوین)، هویت ایرانی، تهران: نشر نی.
- عالم، عبدالرحمن و انصافی، مصطفی. (۱۳۹۷). بازشناسی گذار ساختارگرایی به پساساختارگرایی، فصلنامه سیاست دانشگاه تهران، ۱ (۴۸)، بهار ۱۳۹۷، صص. ۷۶-۵۹.
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۶). تاریخ فلسفه سیاسی غرب (از آغاز تا سده‌های میانه)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عباسیان، احمد. (۱۳۸۵). فلسفه و آیین زرتشت، چاپ اول، تهران: انتشارات ثالث.
- عبداللهی، فرشته. (۱۳۶۹). دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). مراقبت و تنبیه، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود. (۱۳۸۵). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی.
- کریستینسن، آرتور. (۱۳۱۴). وضع دولت و ملت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: چاپخانه مجلس.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۸۴). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ چهارم، تهران: دنیا کتاب.
- لاکلانو، ارنستو و موف، شان‌تال. (۱۳۹۳). هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمد رضایی، تهران: انتشارات ثالث.

لوکونین و. گ. (۱۳۵۰). تمدن ایران باستان: ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نجف‌زاده، رضا. (۱۳۹۲). جایگاه کاتوس در متافیزیک سیاسی اسپینوزا، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر. سال چهارم، شماره اول، صص ۸۵-۱۱۰.

نیولی، گرادو. (۱۳۹۶). شکل‌گیری ایده ایران، در حمید احمدی (ترجمه و تدوین)، هویت ایرانی، تهران: نشر نی.

وحیدی، حسین. (۱۳۹۰). شناخت زرتشت، تهران: نشر علم.

ورمازن، مارتین. (۱۳۸۷). آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر چشمه.

ولف، مارینا نیکولا یونا. (۱۳۹۳). فلسفه یونانی متقدم و ایران باستان، ترجمه سیاوش فراهانی، تهران: انتشارت حکمت.

هورث، دیوید. (۱۳۷۷). نظریه‌ی گفتمان، ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲.

### ب) منابع انگلیسی

- Crockett, Clayton. (2011). **Radical political theology: religion and politics after liberalism**, Colombia university press.
- Foucault, Michel. (1986). **The History of Sexuality, The Care of the Self**, Vol. 3, Translator: Robert Hurley, Pantheon Books, New York.
- Mouffe, Chantal. (2005). **On the political**, Psychology Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی